

شاخص‌های سنجش تفکر محافظه‌کاری

کرامت‌اله راسخ*

چکیده

هدف تحقیق رسیدن به شاخص‌هایی برای تعریف و تعیین شیوه تفکر محافظه‌کاری به‌خصوص در آلمان است. روش تحقیق کتابخانه‌ای است، لیکن برای اجرای آن از رویکرد موضوع‌گرا استفاده شد، به این ترتیب که با استفاده از منابع گوناگون ویژگی‌های زیر برای شیوه تفکر محافظه‌کاری تعیین گردید: مخالفت با لیبرالیسم، با برابر خواهی، با نظام دموکراتیک، با آزادی فردی، با فردگرایی، با کثرت‌گرایی، با پارلماناریسم و سرانجام با سرمایه‌داری. ضمناً تفکر محافظه‌کاری خلق‌گرا، تمرکزگرا، اقتدارگرا و نخبه‌گراست، ضمن آن‌که اقتصاد تعاونی را بر نظام سرمایه‌داری ترجیح می‌دهد و از تمایلات نژادپرستی برخوردار است. در همان حال به انسان بدبین است و تمایلات دینی دارد.

کلیدواژه‌ها: محافظه‌کاری، تفکر محافظه‌کاری، شاخص‌های سنجش، آلمان

۱. مقدمه

تحول اندیشه محافظه‌کاری در آلمان به‌عنوان مورد مطالعه انتخاب شد، چون کشور و جامعه آلمانی به دلایل گوناگون مورد مناسبی برای مطالعه تفکر محافظه‌کاری است. تفکر محافظه‌کاری در آلمان از اوایل قرن نوزدهم به تدریج در واکنش به تفکر روشنگری، انسان‌گرایی و در نهایت انقلاب فرانسه شکل گرفت، در اوایل قرن بیستم مکتب سیاسی شد و دهه سوم قرن بیستم به شکل تفکر انقلاب محافظه‌کاری درآمد.

*استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد جهرم، گروه جامعه‌شناسی، جهرم Krasek@gmail.com

تاریخ دریافت: ۹۴/۱/۱۲، تاریخ پذیرش: ۹۴/۴/۸

تفکر انقلاب محافظه‌کاری عنوانی برای فعالیت فکری و نوشتاری گروهی از صاحب‌نظران راست‌گرای آلمانی در دوران جمهوری وایمار (Weimarer Republik) است. جمهوری وایمار به دوران بین سال‌های ۱۹۱۸ تا ۱۹۳۳ اطلاق می‌شود، دورانی که نظام سلطنتی در آلمان سرنگون و نظام جمهوری جایگزین آن شد. شیوه تفکر محافظه‌کاری در دوران بعد از جنگ دوم جهانی و به‌خصوص در سه دهه گذشته دستخوش تغییر اساسی گردید، با تفکر لیبرالیستی سازگار و یکی از مکاتب اصلی بنیان تفکر سیاسی در این کشور شد.

۲. بیان مسئله

در میان وقایعی که از قرن دوازدهم تا پانزدهم در غرب اتفاق افتاد پنج واقع از اهمیت خاص برخوردار است: کشف باروت، کشف قطب‌نما، اختراع صنعت چاپ، فتح قسطنطنیه (۱۴۵۳ م) و کشف قاره آمریکا (۱۴۹۲ م) (راسخ، ۱۳۹۳: ۱۴۵-۱۲۹). موازی و عمدتاً به دنبال این وقایع از اوایل قرن شانزدهم تحولاتی در غرب رخ داد که زندگی انسان غربی و به‌تبع آن زندگی بشر را دگرگون کرد که از آن میان می‌توان از رفورماسیون (جنبش اصلاح دین)، انسان‌گرایی، رنسانس، انقلاب صنعتی، انقلاب علمی، انقلاب‌های اجتماعی و سیاسی نام برد (راسخ، ۱۳۹۱: ۱۴۲، ۱۵۲، ۵۸۶، ۵۸۸). غربی‌ها این دوره از تاریخ خود را «عصر مدرن» عنوان داده‌اند. سرعت تحولات در این پنج قرن واکنش‌هایی را در غرب و سراسر دنیا سبب شد (Rasekh, 2000). این تحولات در حوزه اجتماعی و عرصه سیاسی عظیم بود: انقلاب شکوهمند در انگلستان (۱۶۸۸ م) و انقلاب فرانسه (۱۷۸۹ م) از جمله این تحولات هستند. واکنش به این تحولات نیز عظیم بود. جنبش محافظه‌کاری یکی از این واکنش‌هاست که همزمان و به‌موازات تحولات اجتماعی و انقلابی از قرن ۱۸ شکل گرفت و تا به امروز عمده‌ترین تفکر در مقابل تفکر لیبرالی در غرب است.

نخستین واکنش به انقلاب فرانسه از دیدگاه محافظه‌کاری به ادموند بورک و کتاب ملاحظاتی در باب انقلاب فرانسه تعلق دارد. بورک انقلاب فرانسه را «انتقام الهی» می‌دانست، در حالی که فرانسیس رنه دی شاتربریان انقلاب را تهدیدی برای نظم دینی ارزیابی می‌کرد. آرمین موهلر جنبش محافظه‌کاری را جنبش «تجدید حیات روحی» و ریموند فن دم بوسشه فرد محافظه‌کار را فردی درنهایت غیرسیاسی می‌دانستند. کارل

مانه‌ایم بین محافظه‌کاری و سنت‌گرایی تمایز قائل شد و محافظه‌کاری را واکنش به ظهور عقل‌گرایی ارزیابی کرد، ضمن آنکه اشتفان برویر فکر محافظه‌کاری را تفکری التقاطی تعریف کرد. ینس هاکه معتقد است که محافظه‌کاری توانسته بخش قابل ملاحظه‌ای از عناصر تفکر لیبرالی را تصاحب کند. الکساندر گولند حمله به محافظه‌کاری را کار روشنفکرانی می‌داند که به «قدرت تاریخ» آگاه نیستند. فرانک بوش از «مدرنیزاسیون محافظه‌کاری» سخن می‌گوید. دومینیک گپرت و اچ. اچ. گرین بر قدرت ایدئولوژیک محافظه‌کاری تأکید می‌کنند. اشتفان برویر معتقد است که تفکر محافظه از شعارهای ملی، چپی و نظامی برای اهداف خود استفاده می‌کند. اولریش موکه معتقد است که محافظه‌کاری انواع گوناگون دارد و سرانجام یورگن هابرماس بین محافظه‌کاری آمریکایی و آلمانی در دوران پس از جنگ دوم جهانی تمایز می‌گذارد. این نظرات در پیشینه تحقیق و مبانی نظری مفصل بررسی می‌شود.

۳. روش‌شناسی تحقیق

نوع پژوهش در این پژوهش کیفی، روش آن کتابخانه‌ای و بر اساس «نظریه موضوع‌گرا» اجرا شد. نظریه موضوعی نظریه‌ای از انسلم استراوس و بارنی گلاسر است که بیان‌گر بهره‌گیری از راهی ویژه برای دستیابی به فرضیه‌های نوین است، به طوری که نظریه‌ای که ریشه در موضوع و داده‌ها داشته باشد، شکل گیرد. در مرحله نخست و مطالعات میدانی نظراتی درباره روابط میان متغیرها شکل می‌گیرد و سپس ابعاد فرضیه‌های اولیه و نزدیک به موضوع پژوهش در مقایسه‌ای نظام‌مند بررسی می‌شود. به نظر اینان، روند خلق نظریه، فرایندی انعطاف‌پذیر است (راسخ، ۱۳۹۱: ۱۱۴۴).

۴. پیشینه تحقیق

تفکر انقلاب محافظه‌کاری در تقابل و تقریباً همزمان با انقلاب فرانسه زائیده شد. ادموند بورک با کتاب ملاحظاتی در باب انقلاب فرانسه پدر نظریه‌های محافظه‌کاری به حساب می‌آید. بورک انقلاب را «انتقام الهی» (Burke, E. 1997:287) و «مصیبت دنیایی» (همانجا، ۱۳۷) تعریف کرد که پیامدهای وحشتناک آن فقط محدود به «وحشت از سرنیزه و چوب‌دار» (همانجا، ۱۲۰) نیست، بلکه خطرناک‌تر «کسانی هستند که می‌خواهند دنیای بهتری بسازند» (همانجا، ۱۲۶). کسانی که با شوق و حرارت بنای

موجود را ویران می‌کنند تا «دولت و اساس کهن آن را خراب کنند و به تماشای ویرانی آن بنشینند» (همانجا، ۱۳۵). بورک در مقابل تفکر تغییر کیفی، بنیادی و انقلابی، فکر دگرگونی تدریجی و مستمر را قرارداد. دومین فکر بنیادی که بورک در ملاحظات مطرح می‌کند، «استمرار» (Kontinuität/continuity)، یا به عبارت دقیق‌تر «استمرار تاریخی» است. فکر استمرار در وضعیت کنونی دو جهت دارد: گذشته و آینده. استمرار نه فقط در گذشته، بلکه همچنین در آینده نیز اهمیت دارد (همانجا، ۷۰). بورک نه خواهان گذشته ارتجاعی و نه آینده آرمانی است، جایگاه او جایی بین این دو قطب است (Hildmann, P. 2009:9).

فرانسیس رنه دی شاتوبریان (François René de Chateaubriand) دومین نظریه‌ساز بااهمیت رویکرد محافظه‌کاری در نیمه اول قرن نوزدهم است. او در اثر خود زیر عنوان جوهر مسیحیت و زیبایی‌های دین مسیحی (Le Génie du Christianisme ou Beautés de la religion chrétienne) در صدد احیای اعتقاد کاتولیکی است که به گمان او انقلاب و روشنگری به آن صدمه زده است؛ بنابراین، او اعتقاد به نیروی نظم‌دهنده دین دارد (Siepe, H-T. 1999:126-127; Mannheim, K. 2003:98). شاتوبریان در سال ۱۸۱۸ گاهنامه‌ای تأسیس کرد که می‌بایست در خدمت فکر بازسازی سیاسی و دینی سلطنت‌طلبان مخالف انقلاب قرار گیرد. او به این گاهنامه عنوان «محافظه‌کاری» (Le Conservateur) داد و به این ترتیب برای نخستین بار از این مقوله در مبارزات سیاسی استفاده شد. هدف او اثبات این بود که در دنیای بی‌نظم و پریشان بعد از انقلاب، دین به عبارتی دقیق‌تر مسیحیت به‌خصوص مذهب کاتولیک، از نیروی نظم‌دهنده برخوردار است. او مانند بسیاری از هم‌عصران خود، دین مسیحیت را جایگزین اجتناب‌ناپذیر برای خرد افسارگسیخته‌ای می‌دانست که انسان را به ترور و قتل عام عمومی می‌کشاند. با توجه به بیانات شاتوبریان و بورک به یکی از اصول اساسی تفکر محافظه‌کارانه می‌رسیم: اعتقاد به نیروی نظم‌دهنده دین.

کارل مانهایم، یکی از نخستین کسانی بود که درباره تفکر محافظه‌کاری تحقیق نظری جدی کرد. مانهایم میان «سنت‌گرایی» (Traditionalismus/traditionalism) و «محافظه‌کاری» تمایز گذاشت. سنت‌گرایان جریان‌های فکری قدیمی هستند، درحالی‌که محافظه‌کاران کسانی هستند که در مقابل افکار روشنگری واکنش نشان دادند؛ بنابراین، او به واکنش سنت و افکار سنتی در برابر جریان‌های لیبرالی متأثر از افکار روشنگری

عنوان «محافظه‌کاری» داد (Mannheim K., 2003). مانهایم معتقد است که فکر محافظه‌کاری، فکری واکنشی و بازتابی است. او در کتاب اصلی خود درباره محافظه‌کاری نشان می‌دهد که محافظه‌کاری به‌رغم تأکید ظاهری بر تاریخ و سنت حاصل تأمل متأخر درباره گذشته پس از ظهور عقل‌گرایی (Rationalismus/rationalism) است، زمانی که عقل‌گرایی تهدیدی برای ارزش‌های سنتی شد (Hacke J., 2004:1). مانهایم سنت‌گرایی را «خصوصیت عمومی انسان» و ویژگی انسان‌شناختی تعریف می‌کند که امکان وجود آن در هر زمان ممکن است (Mannheim, K. 2003:92f). محافظه‌کاری برعکس، «ساختار فکری» و «سبک فکری خاص» است که تحول تاریخی آن از قرن ۱۸ در افق مدرنیته در حال شکل‌گیری، روشنگری و جامعه مدنی شروع شد، به‌طوری‌که اشکال ظاهری آن نیز در ارتباط نزدیک با این محتوا قرار دارد (Mannheim, K. 2003:109; Schildt, A. 2006:1307). بنابراین، از دیدگاه مانهایم محافظه‌کاری مناسبات ساختاری عینی، تاریخی، پویا و تغییرپذیر است. تفکر محافظه‌کاری با این تعبیر کلی ویژگی روحی-روانی، به عبارتی واقعیت تاریخی اجتماعی است (Schumann, H.G. 1984:13). مناسبات اجتماعی در پیدایش تفکر محافظه‌کاری از اهمیت خاص برخوردار است. این حکم حتی درباره افراد محافظه‌کار منفرد نیز صادق است.

آرمین موهلر، نویسنده سوئیسی، در سال ۱۹۵۰ کتابی تحت عنوان انقلاب محافظه‌کاری در آلمان ۱۹۳۲-۱۹۱۸: رئوس جهان‌بینی منتشر کرد. موهلر در این کتاب ادعا کرد که جریان فکری انقلاب محافظه‌کاری، جریان فکری مستقل مانند سوسیالیسم یا لیبرالیسم است. موهلر معتقد است که بین سال‌های ۱۹۱۸ تا ۱۹۳۲ جریان فکری و سیاسی مستقلی در آلمان شکل گرفت که می‌توان آن را در ردیف جریان‌های سیاسی و فکری دیگر مانند سوسیالیسم، لیبرالیسم و غیره قرارداد و از آن زیر عنوان جریان فکری «انقلاب محافظه‌کاری» نام برد. موهلر می‌نویسد، حرکت انقلاب محافظه‌کاری «جنبش تجدید حیات روحی است که بر ویرانه‌های باقی‌مانده از قرن نوزدهم بنا شد» (Mohler A., 1994: XXVIII). موهلر معتقد است که دو دریافت از تکامل تاریخ بشر وجود دارد، یکی تصور «گلوله‌ای» (Kugel) و دیگر تصور «خطی» (Linie). «انقلاب محافظه‌کاری» به عبارتی «قیامی» علیه فهم خطی از زمان و تاریخ است. تفکر خطی از تاریخ به‌زعم او ارتباط نزدیک با تفکر مسیحی دارد: «مسیح در مکانی کاملاً معین،

غیرقابل تغییر، در زمانی غیرقابل بازگشت به صلیب آویخته شد. آنچه پیش از او بود، باز نمی‌گردد. آنچه بعد از او آید، دیگر است» (Mohler A., 1994:82). موهلر معتقد است که تفکر محافظه‌کاری در مقابل این تفکر خطی قرار می‌گیرد. تفکر خطی به عقیده موهلر نه فقط اساس تفکر لیبرالی است، بلکه شیوه تفکر مارکسیستی نیز خطی است و اصولاً شالوده‌دنیای مدرن بر پایه این تفکر قرار دارد (Mohler A., 1994:83). موهلر معتقد است که دو تحول در اوایل قرن بیستم و در آستانه جنگ اول جهانی سبب پیدایش و تقویت فکر «انقلاب محافظه‌کاری» در آلمان شدند. اول، افراد بی‌شماری در دوران جنگ و پس‌از آن در معرض اشکالی از زندگی قرار گرفتند که با ساخت اجتماعی شهروندی مرسوم در قرن نوزدهم متفاوت بود. دوم، این‌که در دوران جنگ اول جوانان زیادی به جبهه‌ها اعزام شدند که هنوز با جامعه شهروندی کاملاً سازگار نبودند. او به این دو دگرگونی عنوان فرآیند «شهروند زدایی» (Entbürgerlichung) داد. تفکر انقلاب محافظه‌کاری در بستر این تحول شکل گرفت (همانجا، ۴۱).

اشتفان برویر، در کنار آرمین بوهلر، شناخته‌شده‌ترین متخصص «انقلاب محافظه‌کاری» است. استدلال او این است که شیوه تفکر «انقلاب محافظه‌کاری» تفکری التقاطی است که عناصر فکری آن ترکیبی از مکاتب فکری گوناگون است و از مشخصه انحصاری برخوردار نیست. او در کتاب کالبدشکافی انقلاب محافظه‌کاری، نظرات نمایندگان فکری «انقلاب محافظه‌کاری» درباره اقتصاد، سیاست، فناوری، نژاد و مقولات دیگر را دقیقاً بررسی کرد. او معتقد است که اختلاف نظر میان افرادی که وابسته به جریان «انقلاب محافظه‌کاری» دانسته می‌شوند، بنیادی است، بنابراین نمی‌توان این اختلافات را نادیده گرفت. او «انقلاب محافظه‌کاری» را عنوانی برای راست افراطی در دوران جمهوری وایمار پیشنهاد کرد (Breuer S., 1993:274-275). برویر به‌رغم تنوع عناصر سازنده فکر انقلاب «محافظه‌کاری»، معتقد است که اکثریت قریب به اتفاق جریان‌های محافظه‌کار و افراد متمایل به این گروه‌ها سه ویژگی دارند. آن‌ها با لیبرالیسم، نظام دموکراتیک و اصل برابری انسان‌ها مخالف‌اند.

اثر دیگری که در این زمینه از اهمیت برخوردار است کتاب ریموند فن دم بوسشه زیر عنوان محافظه‌کاری در جمهوری وایمار: سیاسی شدن عنصر غیرسیاسی است. این کتاب به یکی از مهم‌ترین خصوصیات محافظه‌کاران اشاره می‌کند و آن

این که محافظه کاران به رغم شعارهای تند در نهایت افراد و جریان‌های «غیرسیاسی» هستند. بوسشه بر این نظر است که ویژگی «غیرسیاسی بودن» در میان محافظه کاران مشترک است (v. d. Bussche, R. 1998).

ینس هاکه نیز اثری قابل ملاحظه در این باره خلق کرده است. او در کتاب خود زیر عنوان تأسیس جمهوری آلمان فدرال: اساس لیبرالی-محافظه کاری جمهوری آلمان فدرال، تحول فکر محافظه کاری پس از جنگ دوم جهانی را بررسی کرد و به این نتیجه رسید که فکر محافظه کاری پس از جنگ موفق شد بسیاری از عناصر لیبرالی را تصاحب کند، ضمن آن که خصوصیات «خوب» خود را نیز حفظ کرد. او در کتاب خود از مبانی تاریخ تفکر استفاده می کند و بر این نظر است که فکر متفکران اولیه جنبش های مدرن، از لیبرالیسم گرفته تا ملی گرایی یا سوسیالیسم را می توان در قالب چند مقوله کلیدی خلاصه کرد: آزادی، ملت، برابری، قدرت، نژاد. هاکه معتقد است که تفکر محافظه کاری، به منزله تفکری واکنشی، همواره در حال تغییر و سازگار شدن با محیط اجتماعی مربوطه است. البته این به آن معنا نیست که نتوانیم اولویت های محافظه کاران را تعیین کنیم. مقوله هایی مانند وطن، خانواده، سنت و دین از جایگاه خاصی در تفکر محافظه کاری در هر حال برخوردار هستند (Hacke, J. 2008).

فرانک بوش در دو کتاب قدرت و بی قدرتی، تاریخ حزب دموکرات مسیحی آلمان و کتاب دیگر محیط محافظه کاری و سیاست های محلی (۱۹۶۰-۱۹۰۰) درصد تحریر تاریخ حزب دموکرات مسیحی آلمان است که یکی از احزاب مهم بعد از جنگ دوم جهانی در این کشور هست (Bösch, F. 2002a; Bösch, F. 2002b). او در این کتاب از «مدرنیزاسیون محافظه کاری» سخن می گوید. هدف او تعیین حدود محافظه کاری در محیط اجتماعی معاصر است. بوش این کار را به این ترتیب انجام داد که تلاش نکرد، مانند بسیاری دیگر از جمله ما نه ایم، محافظه کاری را با استفاده از مفاهیم تاریخ تفکر سیاسی تعیین کند، بلکه با فاصله گرفتن از این گونه مفاهیم، یک راست سراغ «گروه های بزرگ اجتماعی» رفت که به «عمل اجتماعی» آن ها می توان نسبت «محافظه کاری» داد. عمل سیاسی «گروه های بزرگ اجتماعی» به عقیده او تحت تأثیر عوامل زیر شکل گرفت و به همین دلیل می توان عمل سیاسی آن ها را عنوان محافظه کاری داد: ۱) ارزش زیاد قائل شدن برای ارزش ها و رسوم متأثر از مسیحیت؛ ۲) احساس تعلق کردن به وطن به معنای محدود، یعنی شهر و دیار و به معنای وسیع،

یعنی میهن؛ ۳) تصور از جامعه به منزله جماعتی متشکل در گروه‌های صنفی و ترجیح نخبه‌سالاری. بوش آگاه است که این ارزش‌ها تغییر و همواره محتوای جدیدی پیدا می‌کنند. با این شاخص می‌توان به تعریف کلی‌تر از محافظه‌کاری رسید. طبق این تعریف کسانی که در دهه ۱۹۲۰ خواهان احیای مجدد سلطنت، تأسیس مدارس مخصوص مذهبی و خواهان آلمان یکپارچه و بزرگ بودند، به همان میزان محافظه‌کار هستند که کسانی که نیم‌قرن بعد صدراعظم قوی را ترجیح می‌دادند، خواهان اجباری کردن درس دینی در مدارس و الحاق مناطق شرقی آلمان به آلمان غربی بودند (Bösch, F. 2002b:15). بوش معتقد است که از دهه ۱۹۶۰ ما شاهد آغاز حرکت لیبرال شدن محافظه‌کاری در جمهور آلمان فدرال هستیم. این تحولات سبب شد تا محافظه‌کاری دیگر جریانی در مقابل لیبرالیسم نباشد، بلکه سازشی بین محافظه‌کاری و لیبرالیسم شکل گیرد، به طوری که بتوان از محافظه‌کاری لیبرالی سخن گفت.

دومینک گپرت در رساله دکتری خود با عنوان انقلاب محافظه‌کاری تاچر جریان ظهور و قدرت‌گیری مارگارت تاچر نخست‌وزیر سابق انگلستان را بررسی کرد. تاچریسم از دیدگاه او، واکنشی در برابر اقتصاد کینزی - سیاست غالب اقتصادی در انگلستان بعد از جنگ - بود. تاچر مخالف شدید دولت رفاه بود و معتقد بود که باید اقتصاد انگلستان را بر اساس لیبرالیسم قرن نوزدهم تجدید سازمان کرد. نو لیبرالیسم تاچر به تجدیدنظر در سیاست‌های مالی محدود نشد، بلکه بنیادی‌تر بود و عمیقاً تحت تأثیر اخلاق پروتستانی آمیخته به آگاهی رسالت بریتانیایی قرار داشت. این ویژگی سبب فراهم شدن امکان ارتباط تاچر با مخاطبانش شد. تاچر در واقع استمرار سنت احترام به زندگی جماعتی بود که محافظه‌کاران انگلیسی با آن آشنا بودند. فرد در چهارچوب این تفکر به خانواده و جماعت تعلق دارد. وظیفه دولت تقویت این ارتباط و تلاش برای آزادسازی انرژی طبیعی شهروندان برای خودشکوفایی فردی است (Geppert, D. 2002).

اچ. اچ. گرین نیز محافظه‌کاری عصر مارگارت تاچر در انگلستان را بررسی کرد و به این نتیجه رسید که ظهور مارگارت تاچر و ایدئولوژی آن تاکنون به اندازه کافی بررسی نشده است. برنامه اقتصادی تاچر از دیدگاه او اهمیت خاص ایدئولوژیک دارد و نشان‌دهنده این واقعیت است که محافظه‌کاران انگلیسی برای تفکر اقتصادی به همان میزان اهمیت قائل هستند که برای تفکر درباره شیوه‌های مقاومت «جامعه مدنی» در

مقابل دولت. گرین با تحقیقات خود نشان داد که فکر مخالفت با دولت رفاه خیلی قبل از تاچر وجود داشت (Green, E.H.H. 2002: 238). گرین به این نتیجه رسید که سیاست در انگلستان به‌دشواری به دو قطب لیبرال در مقابل محافظه‌کار محدود می‌شود، درحالی‌که در آلمان محافظه‌کاران و لیبرال‌ها قبل از جنگ دوم جهانی در دو قطب قرار داشتند، چراکه برنامه سیاسی محافظه‌کاران آلمانی در ارتباط نزدیک با تصویرشان از جامعه و فرهنگ قرار داشت. محافظه‌کاری در انگلیس بر اساس «شک و بدگمانی» بنا شد. گرین معتقد است که محافظه‌کاری در انگلستان به آخر خط رسیده است (همانجا، ۲۹۰). به عقیده او ضربه خوردن دین و سنت در اروپا که محمل‌های اصلی محافظه‌کاری هستند، آینده محافظه‌کاری در اروپا را در مقابل علامت سؤال قرارداد است.

اولریش موکه در کتابی زیر عنوان علیه روشنگری و انقلاب: ظهور تفکر محافظه‌کاری در دنیای ایبرایی، فرایند پیدایش تفکر ضد روشنگری، ضدانقلابی و محافظه‌کاری را در اسپانیا، پرتغال و امریکای لاتین بررسی کرد (Mücke, U. 2007:11). موکه در این اثر بدیهیات، تنوع، آمیختگی و تشابه تفکر محافظه‌کاری را در دنیای اسپانیایی و پرتغالی زبان در طول ۷۰ سال گذشته بررسی کرد. موکه کتاب را به چهار بخش اصلی تقسیم و با استناد به کارل مانهایم محافظه‌کاری را پدیده‌ای کاملاً جدید ارزیابی کرد (همانجا، ۴۰). او در این چهار بخش انقلاب فرانسه، تجاوز ناپلئون بناپارت به اسپانیا و پرتغال، تحولات اساسی ناشی از این تجاوز، تأثیر آن بر کشورهای امریکای لاتین و سرانجام انقلاب‌های لیبرالی در اسپانیا و پرتغال را بررسی و تحولات فکر محافظه‌کاری در هر یک از این کشورها را واکاوی تا به استقلال رسمی مکزیک در سال ۱۸۲۱ و برزیل ۱۸۲۲ رسید. استثنا بخش سوم است. موکه در این بخش ضمن بررسی دوران بین انقلاب فرانسه و تجاوز فرانسویان به اسپانیا و پرتغال، تأثیر عملی و فکری انقلاب فرانسه را در فرایند شکل‌گیری تفکر محافظه‌کاری در میان روحانیون و محافل دیگر در این مناطق بررسی کرد و درنهایت به این نتیجه رسید که جنبش ضد روشنگری، افکار محافظه‌کاری یا ضدانقلاب و «روحیه سنتی متعلق به قرون کهنه در شبه‌جزیره ایبری»، به آن شکلی که در برخی آثار توصیف‌شده، در این دوره شکل نگرفت. مشکل کتاب موکه این است که او فصول آن را با شاخص جغرافیایی تقسیم کرد، در صورتی‌که با تقسیم کتاب با شاخص موضوعی امکان مطالعه تطبیقی میان

کشورهای موضوع مطالعه فراهم می‌شد. او می‌توانست با تقسیم کتاب با شاخص موضوعی، محافظه‌کاری را در دو محور اصلی آن، یعنی دین و کلیسا از یک‌سو و سلطنت و دولت ملی از سوی دیگر طبقه‌بندی و بررسی کند (همانجا، ۴۵۱، ۴۵۳).

یورگن هابرماس در نوامبر ۱۹۸۲ مقاله‌ای در نشریه مرکور (Merkur) انتشار داد. هابرماس در این مقاله نو محافظه‌کاری جدید آمریکایی را با رقیب آلمانی آن مقایسه کرد. به عقیده او، محافظه‌کاران آلمانی مانند ارنست یونگر، ارنست فورستهورف (Ernst Forsthoff) و آرنولد گهلن در مقایسه با هم‌نوع آمریکایی خود مردود شدند. دلیلی که او می‌آورد این است که این‌ها مانند آمریکایی‌ها نمی‌توانند تشخیص بدهند که هنر پیشرو بخش مشروع مدرنیته است؛ بنابراین، نقد فرهنگی آن‌ها نقد مدرنیته و ضد دموکراتیک است. این در حالی است که نقد متفکران محافظه‌کار آمریکایی مانند دانیل بل، پیتر برگر، ناتان گلارز، سیمور مارتین لیپست و ادوارد شیلز بدون تردید در چهارچوب فکر دموکراتیک قرار دارد. فرض هابرماس این است که نو محافظه‌کاران آمریکایی مسائل عینی اجتماعی را به حوزه فرهنگی واگذار می‌کنند و با این کار ساختار اجتماعی را نادیده می‌گیرند و به‌این‌ترتیب زمینه برای مشروعیت دادن به ساختار موجود فراهم می‌کنند. آن‌ها تنش‌های دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ را مشکل مدیریت قلمداد می‌کنند و معتقد هستند که این مسائل در صورتی قابل حل هستند که مطالبات افراطی برای آزادی محدود شود. هابرماس قرار گرفتن این‌ها در مقابل روشنفکران را نشان ناتوانی آن‌ها از درک جنبه فرهنگی مدرنیته می‌داند. برخی معتقدند آن تمایزی که هابرماس میان این دو گروه قائل می‌شود، وجود ندارد. هر دو گروه مسائل را به حوزه فرهنگی انتقال می‌دهند، با این پیامد که درنهایت وضع اجتماعی موجود مشروعیت پیدا می‌کند. هر دو گروه معتقدند که حقوق دموکراتیک شهروندان برای پیشگیری از هرج و مرج و فراهم کردن وضعیت بهتر حکومت کردن باید محدود شود. به عقیده آن‌ها درنهایت این روشنفکران چپ هستند که با فراهم کردن زمینه ناامنی و آشوب مسئولیت مسائل را به عهده‌دارند. هر دو گروه به دموکراسی پارلمانی اعتقاد دارند، از عواقب تبلیغ دموکراسی افراطی روشنفکر چپ واهمه و از سنگین شدن بار دولت ترس دارند، ضمن آن‌که درباره سیاست‌زدگی توده نگران هستند (Habermas, J. 1985:59-80; Hohendahl, P-U/Schütz, E. 2012:36).

۵. مبانی نظری

شاخص‌های سنجش تفکر محافظه‌کاری را با توجه به منابع فوق به ترتیب زیر مشخص می‌کنیم:

۱. مخالفت با لیبرالیسم: عموم متفکران محافظه‌کار و به‌خصوص متفکران «انقلاب محافظه‌کاری» ضد لیبرال هستند. آن‌ها لیبرالیسم را «سازوکار بی‌روحي» تعریف می‌کنند که خصوصیت اصلی آن «اتم‌گرایی»، «فردگرایی بیمارگونه»، «پوچ‌گرایی»، «ارزش‌ستیزی» و یا «فساد فرهنگی» است. اسوالد اشپنگلر، کارل اشمیت، ادگار یونگ، هانس فرییر، مولر فون دن بروک، ارنست نیکیش و ارنست یونگرو محفل «نشریه عمل» (Tat-Kreis) به درجات مختلف و با مواضع متفاوت در دوران پیش از جنگ دوم جهانی در آلمان ضد لیبرال هستند (Breuer S., 1990: 586). ضدیت با لیبرالیسم در دوران پس از جنگ دوم جهانی تعدیل شد. نسلی از محافظه‌کاران مانند هرمن لوبه، روبرت اشپمن و ادو مارکارد در جمهوری آلمان فدرال ظهور کردند که از مدافعان با شور نظم سیاسی لیبرالی در جمهوری آلمان فدرال در برابر «تهدید چپ افراطی» شدند (Hacke, J. 2008; Mohler A., 1994; Kaltenbrunner, G-K 1975:39).

۲. مخالفت با اصل برابر خواهی لیبرالی: تقریباً تمام متفکران محافظه‌کار با برابر خواهی لیبرالی مخالف هستند. آن‌ها انسان‌ها را به‌خصوص با توجه به تعلقات نژادی، جنسیتی، قومی، مذهبی و طبقاتی به گروه‌ها و رتبه‌های مختلف تقسیم و این نظر را با استفاده از «نابرابری ذاتی» انسان‌ها توجیه می‌کنند. اشپنگلر تحت تأثیر نظرات نیچه و نظریه نخبه‌گرایی از نابرابری انسان‌ها دفاع می‌کرد (Spengler, O. 1973: 764). عصر تمدن، عصر تقسیم جامعه به رتبه‌های مختلف، عصر عدم امکان اعمال سیاست اصیل، عصر بی‌توجهی به سنت و قائل شدن ارزش برای شکل است. چیزی که ما در این عصر با آن سروکار داریم، قدرت‌ها و قوای قهریه بی‌شکل است (Spengler, O. 1973: 1065). ادگار یونگ در فکر رجعت عصر اشرافیت بود. اُتمار اشپان معتقد است که اصل برابری به حکومت اراذل منجر خواهد شد. محافظه‌کاری جدید آشکار با اصل برابری مخالفت نمی‌کند، لیکن منویات خود را در پوشش نقد برابری اجتماعی، نقد مداخله دولت و مخالفت با تدابیری مانند «اقدامات ایجابی» (Affirmative action) یا «تبعیض مثبت» (positive discrimination) برای رفع نابرابرها پنهان می‌کند. نو محافظه‌کاران آمریکایی به‌خصوص در این زمینه فعال هستند. انتقاد این‌ها در این باره دو محور دارد: یکی اشاره

به تنش بین آزادی فردی و برابری در قانون اساسی امریکا و دیگری عملی نبودن برنامه‌های دولت برای رفع تبعیض (Hohendahl, P-U/Schütz, E. 2012:31). این‌ها معتقدند که تلاش برای «برابری فرصت‌ها» به قیمت محدود کردن «آزادی فردی» تمام خواهد شد. بدون شک این نقد که با «نفی برنامه لیبرالی» انجام می‌گیرد، حاوی عنصر ارتجاعی است، زیرا بهانه تأکید بر آزادی فردی برابری میان انسان‌ها نفی می‌شود، این در حالی است که نفی برابری مستلزم نفی آزادی فردی است (Steinfels, P. 1979:216). جالب است که تحکیم و تقویت حقوق فردی در برابر مصالح جمعی یکی از اصول اولیه لیبرالیسم است. لیکن این‌ها از سیاست‌های دولت برای تحدید آزادی‌های فردی حمایت می‌کنند؛ بنابراین در این مورد، نو محافظه‌کاران برخلاف محافظه‌کاران سنتی در ایالات متحد امریکا نگران دخالت دولت در امور نیستند، بلکه به گمانشان این آزادی‌های فردی گسترده است که نگران‌کننده است.

۳. مخالفت با نظام دموکراتیک: بیشتر متفکران محافظه‌کار با نظام دموکراتیک مخالف بودند. متفکران محافظه‌کار آلمانی با نظریه دولت دموکراتیک و مدرن که در جمهوری وایمار نظریه غالب بود کاملاً مخالف بودند. البته مخالفت با مفهوم دموکراتیک از دولت فقط محدود به متفکران محافظه‌کار نمی‌شد، بلکه فردی مانند آلفرد وبر در کنار شخصیتی مانند کارل اشمیت با نظریه دولت و عمل آن در جوامع دموکراتیک مخالفت می‌ورزیدند (Sontheimer, K. 1994:193). انقلابیون محافظه‌کار معتقد بودند که دولت در نظام لیبرالی میدان کشمکش و اختلاف منافع میان احزاب، اتحادیه‌ها و افراد است و به همین دلیل فرسوده و ضعیف است و در نهایت فنا می‌شود. این‌ها به‌خصوص به نفوذ قدرت‌های اقتصادی در سیاست مخالف بودند و جایگاه دولت را فراتر از احزاب و گروه‌های اجتماعی ارزیابی می‌کردند. برای نمونه می‌توان از هینریش فون گلیشن-روورم نام برد. اسوالد اشپنگلر دولت ناشی از قرارداد اجتماعی را یک پدیده صرفاً انگلیسی می‌داند که با «جوهر آلمانی» در تضاد کامل قرار دارد. البته باید توجه داشت که نویسندگان محافظه‌کار آلمانی از فرهنگ آنگلوساکسونی و فرانسوی به‌عنوان «فرهنگ غربی» نام می‌بردند و با این عنوان فرهنگ آلمانی را از آن متمایز می‌کردند. اشپنگلر دموکراسی را «بی‌شکلی واقعی»، پارلماناریسم را «هرج و مرج قانونی» و جمهوری را «نفی هرگونه اقتدار» تعریف می‌کرد و معتقد بود که این مناسبات به انسان تحمیل شده است (Sontheimer, K. 1994:201-207).

۴. اقتدارگرایی: در کنار ضدیت با لیبرالیسم، اقتدارگرایی دومین ویژگی مشترک در میان اکثریت قریب به اتفاق متفکران محافظه کار است. تصویری که بسیاری از نمایندگان فکر محافظه کاری از دولت داشتند، دولتی مقتدر جامعه‌ای تعاونی با رتبه‌ها یا طبقات مختلف است. آن‌ها دولت قوی را ترجیح می‌دهند، بدون آن‌که دولت را حتی نیازمند مشروعیت داخلی یا الهی بدانند. یولیوس بیندر معتقد است که دولت باید نمایش «حاکمیت اصیل، شکوهمند، مستقل از شهروندان و قهری مقتدرانه» باشد. اساس این فکر به قرون وسطی و دولت‌های رتبه‌ای غیرمتمرکز و خودمختار آن عصر برمی‌گردد. ادگار یونگ با دولت ملی در چارچوب مدل «ملت_دولت» مخالف و دولت مقتدر قوی را ترجیح می‌دهد. او معتقد است که نخبگان قدرت جدید باید جایگزین اشراف شوند (Mohler A., 1994:174). مولر فن دن بروک از دولت مقتدر دفاع می‌کند. او نیز تأکید خاصی بر نقش «رهبری» دارد. کارل اشمیت خواستار نظام مقتدر و باثباتی است (Breuer S., 1990:589). اشپنگلر معتقد بود که حزب باید دستگاه توده‌ای برای ستایش دیکتاتور باشد، چراکه دیکتاتور حزب نیست، بلکه دیکتاتور مردی است فراتر از احزاب، حتی حزب خود. آینده به ابرمرد تعلق دارد، عاملی بی‌رحم، کسی که به جای هرج و مرج حزبی، اقتدار بدون محدودیت را حاکم می‌کند. ارنست یونگر برخلاف اشپنگلر و نظرات قبلی خود دیکتاتوری فردی را پدیده‌ای موقت می‌داند (Schwarz, H.P., 1962: 116). او تحت تأثیر اندیشه‌های نیچه از قدرت خودویرانگر نظم بورژوازی سخن گفت. ارنست یونگر معتقد بود که دیکتاتوری طبقه «کارگران» می‌تواند جایگزین دیکتاتوری «رهبر فرهمند» یا «ابر انسان» شود. یونگر به این ترتیب فکر حاکمیت نخبگان کارکردی و نخبگان قدرت که بانظم سازمان‌دهی شده‌اند و به شیوه راهبان یا سربازان زندگی می‌کنند را جایگزین حاکمیت قیصری اشپنگلر کرد (Cäsarismus). کارل اشمیت با تردید به «رهبر» یا حداکثر اقلیتی «رهبری کننده» فکر می‌کند. هانس سپهر و همکارانش در «محفل عمل» اهمیت خاصی برای طبقه متوسط قائل هستند. محافظه کاران آلمان پس از جنگ دوم در دیدگاه‌های خود در این باره تجدیدنظر اساسی کردند. آن‌ها در قرن نوزدهم و حتی در نیمه اول قرن بیستم به دولت اقتدارگرا گرایش داشتند. این موضع اقتدارگرایانه برای محافظه کاری آمریکایی قابل فهم نیست. اقتدارگرایی در آلمان را باید در ارتباط با سنت سلطنت و نظریه‌های اقتدارگرای دولت در نظر گرفت (Breuer S. 1990:597).

۵. فردگرایی و جمع‌گرایی: محافظه‌کاران عموماً از مطالبات و حقوق جمعی در برابر دفاع از حقوق فردی که یکی از اصول لیبرالیسم است، دفاع می‌کنند. آن‌ها درباره حقوق فردی با مسیحیت نیز اخلاف نظر دارند. درحالی‌که مسیحیت «ارزش و شرافت انسانی فرد» را مسلم و انکارناپذیر می‌داند و فرد را مافوق جمع، جامعه و انجمن قرار می‌دهد، متفکران انقلاب محافظه‌کاری جمع را بر فرد ترجیح می‌دهند. آن‌ها به دنبال «جماعت خلاق» هستند. محافظه‌کاران، به‌خصوص در آمریکا، در این‌باره تجدیدنظر کرده‌اند. اختلاف نظر محافظه‌کاران و لیبرال‌ها در ایالات متحد آمریکا درباره دموکراسی و نظام اقتصاد سرمایه‌داری نیست، آن‌طور که در اروپا مشاهده می‌شود، بلکه دعوا به محتوای دموکراسی و عواقب نظم اقتصادی نامطمئن سرمایه‌داری مربوط می‌شود (Hohendahl, P-U/Schütz, E. 2012:16). همان‌طور که ماکس لرنر در دهه ۱۹۶۰ می‌نویسد، محافظه‌کاری در آمریکا با پذیرش اصول لیبرالی مانند فردگرایی و حقوق طبیعی به لیبرال‌ها معترض می‌شود که انسان حقوق فردی و طبیعی دارد، لیکن نمی‌تواند از این حقوق کاملاً بهره‌گیری کند، وقتی دولت در تصمیم‌گیری اقتصادی افراد دخالت می‌کند. آن‌ها از حقوق فردی در نظم طبیعی غیرقابل‌انکار در تاریخ بشر دفاع می‌کنند (Lerner, M., 1960:674).

۶. مخالفت با کثرت‌گرایی حزبی: محافظه‌کاران با نظام حکومتی حزبی و کثرت‌گرایی ناشی از رقابت احزاب سیاسی مخالف هستند و آن را زمینه‌سازی ناآرامی، هرج‌ومرج و ناامنی در جامعه قلمداد می‌کنند (Sontheimer, K., 1994: 142).

۷. مخالفت با پارلمنتاریسم: کارل اشمیت در کنار بسیاری از متفکران کلاسیک محافظه‌کاری با نظام پارلمانی و نظم نمایندگی مخالف است. او درباره مفید و ممکن بودن مشارکت عمومی در سیاست تردید داشت. ادگار یونگ، محفل عمل، هانس فریبر و ارنست یونگر به اشکال گوناگون با پارلمنتاریسم و مشارکت عمومی شهروندان در سرنوشت خود مخالف بودند (Schmitt C., 1969: 8, In: Breuer S., 1990:587-589).

۸. مخالفت با اقتصاد سرمایه‌داری: بسیاری از متفکران محافظه‌کار از جمله اشپنگلر که حتی خود را سوسیالیسم می‌نامید، با نظام اقتصاد سرمایه‌داری مخالف بودند. محافظه‌کاری در آلمان سرمایه‌داری را، به‌منزله یکی از خصوصیات نظام اقتصادی جدید، تهدیدی برای نظم اجتماعی موجود در این کشور می‌فهمید. آن‌ها از اشکال جایگزین نظام اقتصادی سرمایه‌داری سخن می‌گفتند. مولر فن دن بورک فکر تأسیس

بنای اقتصادی جامعه بر اساس تعاونی‌ها را مطرح می‌کرد. ام. اچ بوم (M.H. Boehm)، ویلهلم اشتاپل (Wilhelm Stapel) و هینریش فون گلیشن (Heinrich v. Gleichen) یا والتر شوت (Walther Schotte) از مبارزه با نظام سرمایه‌داری دفاع می‌کردند. کارل اشمیت ضمن احترام به مالکیت خصوصی ناقد نظام سرمایه‌داری بود (Breuer S., 1990:588-589).

۹. مخالفت با دولت رفاه: اگرچه در میان متفکران محافظه‌کار هستند کسانی که از سیاست تأمین اجتماعی دفاع می‌کنند، لیکن بیشتر آن‌ها با دولت رفاه مخالف هستند (Gerstenberger H., 1969: 54-58; Kondylis P., 1986: 485-490). ادگار یونگ با دولت رفاه به وضوح مخالف بود، درحالی‌که هانس فریبر تصور خاص درباره دولت رفاه داشت. فریبر معتقد است که با تأمین حقوق کارگران و استقرار نظام تأمین اجتماعی می‌توان بر بیگانگی انسان از خود ناشی از جامعه صنعتی غلبه کرد. فریبر از سوسیالیسم دولتی حمایت می‌کرد. ارنست نیکیش با مالکیت خصوصی و دولت رفاه مخالف بود. یونگر از «دولت کارگری» تمام‌گرا دفاع می‌کند که در تشکیل آن لزوماً نیازی به رفع مالکیت خصوصی نیست. به نظر او دولت تمام‌گرای کارگری بهترین راه غلبه بر لیبرالیسم است. البته نویسندگان دیگر انقلاب محافظه‌کاری این نظریه را تأیید نمی‌کردند (Breuer S., 1990:589). محافظه‌کاران در دوران پس از جنگ دوم در نظرات خود درباره دولت رفاه تجدیدنظر اساسی کردند. آن‌ها تلاش می‌کنند به کمک سه مقوله خود تعیینی (Self-determination)، خود مسئولی (Self-responsibility) و همبستگی از سیاستی حمایت کنند که اقویاً مسئولیت‌پذیر شوند و به ضعیفا کمک شود. آن‌ها نظم اجتماعی را حاصل مسئولیت فردی، مسئولیت‌پذیری اجتماعی و آزادی هدفمند تفسیر می‌کنند، نظمی که نه بر پایه برابری عمومی لیبرالی معمول از عصر انقلاب فرانسه بناشده باشد، بلکه واقعیت تنوع و گوناگونی را بپذیرد، تنوعی که انسان‌ها را با توجه به شاخص‌هایی مانند انگیزه، احترام به قانون و نظم، مسئولیت‌پذیری، وظیفه‌شناسی، صرف جویی و وفاداری از یکدیگر متمایز می‌کند.

۱۰. ملی‌گرایی: رابطه محافظه‌کاران با ملی‌گرایی کاملاً روشن نیست. مولر فن دن بروک اهمیت خاصی برای ملی‌گرایی و ملت قائل است. کارل اشمیت معتقد است که «قوی‌ترین اسطوره‌ها» درون ملت قرار دارد (Schmitt, C. 1970: 79, 88, 231). هانس سپهرر ملت را یکی از سه جزئی (خود، دین، جنبه اجتماعی) منعکس‌کننده «خواست

مردم» می‌داند. اسپنگلر ملی‌گرایی را مرحله‌ای کوتاه در فرهنگ غربی می‌داند که در ۱۸۰۰ به پایان رسیده است. ادگار یونگ و هانس فرییر موضعی به‌مراتب قاطعانه‌تر در مقابل دولت ملی دارند (Breuer S., 1990:592). ادگار یونگ که در چاپ نخست حاکمیت پست‌ها (۱۹۲۷) از ملی‌گرایی حمایت می‌کرد، در چاپ دوم نه‌فقط به دولت ملی بلکه به ملی‌گرایی به‌طور کلی پشت کرد. یونگ و فرییر به‌جای «ملت» از مفهوم «خلق» استفاده کردند. متفکران محافظه‌کار جدید در نظریه ملت نیز تجدیدنظر کردند. نخست بحث درباره مفهوم ملت با نقد ملی‌گرایی محافظه‌کارانه در قرن نوزدهم شروع شد. سباستیان هافنر ادعا کرد که جنبش ملی‌گرایی در اصل در قرن نوزدهم یک جنبش چپ بود. آن‌ها بودند که در آغاز از انقلاب فرانسه و فرانسه ناپلئون الهام گرفتند و فکر ملی‌گرایی را در آلمان مطرح کردند درحالی‌که محافظه‌کاران در آن دوران از دشمنان سرسخت دولت ملی بودند. بعد از ۱۸۸۰ بود که جریان محافظه‌کار هوادار دولت مرکزی شکل گرفت. حتی در همین دوره هم آن‌ها تصور دیگری از دولت مقتدر داشتند. آن‌ها هوادار دولت فدراتیو بودند. بعدها که محافظه‌کاری از دولت قوی ملی حمایت کرد، آشکارا نشان از تغییر نگرش آن‌ها درباره موضوع ملت داشت (Kraus, H- 1994:13-45). با این تفاسیر زمینه برای تحول ملی‌گرایی محافظه‌کاری به میهن‌دوستی باز با نگاه جهان‌وطنی و غیر مقید لیبرالی فراهم شد (Lammert, N. 2007; Hebeker, E. /Hildmann, P-W. 2006:1). امروزه میان میهن‌دوستی و ملی‌گرایی فرق گذاشته می‌شود. میهن‌دوست، کسی است که وطن خود را دوست دارد، ملی‌گرا کسی است که ملت‌های دیگر را تحقیر می‌کند و تلاش دارد با تفرعن خود را از دیگران متمایز کند (Glück, A. 1996:136).

۱۱. خلق‌گرایی: صرف‌نظر از استثناها، عموم متفکران محافظه‌کار «خلق» بودند. ادگار یونگ با الهام از هردر خلق را تجسم متعالی، «ارگانی» زنده و وجودی مقدس تعریف می‌کند. هانس فرییر مفهوم خلق را محور نظریه سیاسی خود قرارداد. اسپنگلر به مفهوم خلق نپرداخت (Spengler O. 1973:754). یونگر از نژاد صحبت می‌کند ولی نه به معنای زیستی آن. در چارچوب نظریه اشمیت نیز خلق زمانی اهمیت پیدا می‌کند که پا به عرصه سیاست می‌گذارد. مِولر فن دن بروک برای مفهوم خلق اهمیت قائل بود، چراکه افزایش و کاهش آن را بر محیط زندگی تأثیرگذار می‌دید، لیکن این اهمیت

ماهیتی صرفاً کمی بود، از نظر کیفی خلق چیز زیستی و غیرقابل تعیین بود (Breuer S., 1990:595).

۱۱. تمرکزگرایی: محافظه‌کاران کلاسیک نظرات متفاوتی درباره قدرت متمرکز داشتند. ادگار یونگ معتقد بود که مناطق ضمن داشتن خودمختاری نهادی باید امور نظامی، اقتصادی را به دولت مرکزی واگذار کنند. همچنین بوهم، فرییر و کارل اشمیت نیز با اندکی تفاوت از فکر امپراتوری حمایت می‌کردند. نظرات «محفل عمل» درباره ساختار حکومت با این تصورات بسیار نزدیک بود. نویسندگان محافظه‌کار جوان اغلب از این موضع حمایت می‌کردند. نظرات مؤلر فن دن بروک آشکارا امپریالیستی بود. اسپینگلاز از «سوسیالیسم پروسی» دفاع می‌کرد. او معتقد بود که در صورت استقرار این نظام دولت‌ها بر اساس اصول اقتدار بنا خواهند شد. البته منظور اسپینگلاز «حاکمیت فکری و هستی پروسی» بر دنیا بود. هدف شکل دادن به دولتی بود که منعکس‌کننده تمدن جهانی، فراتر از تمام تقسیم‌بندی‌های ملی باشد. یونگر نیز از فکر دولت امپریالیستی حمایت می‌کرد (Breuer S., 1990:599-600).

۱۲. نخبه‌گرایی: بیشتر متفکران محافظه‌کار نخبه‌گرا بودند، به‌ویژه جریان‌های فکری وابسته به تفکر «انقلاب محافظه‌کاری». اختلاف نظر اصلی این‌ها با «حزب سوسیالیسم ملی آلمان» وابسته به آدولف هیتلر درباره همین موضوع بود. آن‌ها این حزب را عوام‌گرا می‌دانستند.

۱۳. آزادی‌ستیزی: بیشتر متفکران محافظه‌کار با آزادی‌های نامحدود فردی، به‌خصوص از نوع لیبرالی آن، مخالف بودند. البته آن‌ها تفاسیر گوناگونی از آزادی داشتند. محافظه‌کاران آلمانی در قرن نوزدهم با آزادی مخالفت اصولی نداشتند، لیکن آن‌ها اسرار داشتند که آزادی مطلق نیست (Dipper, Ch. 1979:526). تصور «محافظه‌کاری قدیمی» از مفهوم آزادی «آزادی در حین وابستگی» بود (Kraus, H-C. 2000:110). آن‌ها از این حکم مارتین لوتر درباره آزادی الهام می‌گرفتند: «انسان مسیحی آقایی است بر تمام چیزها و بنده نیست کسی را؛ انسان مسیحی خدمتگزار است، چاکر هم چیز و بنده همه‌کس» (May, G. 1982:446). آزادی برای محافظه‌کاران آلمانی در قرن نوزدهم آزادی بی‌قیدوشرط نبود. از دیدگاه آن‌ها کسی واقعاً آزاد است که بتواند خود را بانظم ضروری سازگار کند (Romig, F. 1996:186)؛ بنابراین آزادی برای این‌ها آزادی از چیزی نبود، برای مثال آزادی از فشارهای دولتی، بلکه آزادی تعلق داشتن به چیزی،

آزادی برای تعلق داشتن به ارزش‌های متعالی، نهادهای فوقانی و سازمانی بود که تجسم آزادی تلقی می‌شدند، مانند آزادی در اجرای مناسک دینی یا فدا کردن خود برای «جمع». طبیعی است که یک چنین تفسیری از آزادی در مقابل تعبیر لیبرالی از آزادی قرار می‌گیرد که در آن آزادی به معنای آزادی فرد در رسیدن به منتهای سعادت در «جامعه‌ای شاد» است (Hahne, P. 2004: 104). محافظه‌کاران در چند دهه اخیر در نظر خود درباره آزادی تجدیدنظر اساس کرده‌اند و به این نتیجه رسیده‌اند که آزادی لیبرالی به معنای «سردی اجتماعی» نیست. آن‌ها به دنبال «آزادی از» - «قیدوبند اجتماعی» - نیستند، بلکه در پی «آزادی برای» - «خدمت به ملت» - هستند (Mayer, T, 2007: 37, 42).

۱۴. سوسیالیسم: رابطه متفکران محافظه‌کار با سوسیالیسم رابطه عشق و تفر بود. «محفل عمل» تصور سنتی از سوسیالیسم داشت، ولی در چارچوب ملی. «بلشویک‌های ملی» درک خاص از سوسیالیسم داشتند و تحت تأثیر انقلاب سوسیالیستی در روسیه و حوادث بعد از آن بودند. اسپنگلر، سومبارت، نیکش و گروه لنش-کونو-هنیش از جمله افراد و جریان‌های محافظه‌کار بودند که به سوسیالیسم گرایش داشتند و در صدد تأسیس حکومت سوسیالیستی با خصوصیات ملی در آلمان بودند (Mohler A., 1994: 59-65). مولر فون دن بروک سوسیالیسم ملی را مرحله تکامل یافته و پیشرفته‌تر مارکسیسم تلقی می‌کرد. گرایش تفکر محافظه‌کاری به سوسیالیسم دلایل گوناگونی دارد. تفکر «محافظه‌کاری» به دلیل حساسیت برخی نمایندگان «انقلاب محافظه‌کاری» به مسائل اجتماعی، ضدیت مشترک به نظام دموکراتیک لیبرالی، مخالفت با نظام سرمایه‌داری، گرایش به دولت مقتدر، ترجیح «مصالح جمعی» بر «حقوق فردی» به سوسیالیسم گرایش داشت. محافظه‌کاری جدید در آلمان حتی ادعا دارد که سیاست اجتماعی ماهیتی صرفاً محافظه‌کاری دارد. آدام فن مولر (Franz von Baader) مدت‌ها قبل از کارل مارکس طرح‌هایی برای سیاست اجتماعی ارائه داد که به پیدایش محافظه‌کاری اجتماعی آلمانی منجر شد (Kraus, H-C. 2000: 16). فرانس فن بادر یکی از شخصیت‌های رمانتیک مونیخ و یکی از منتقدین رشد سرمایه‌داری اولیه در نوشته‌ای که بعدها و در سال ۱۹۳۵ انتشار یافت، بر سیاست اجتماعی تأکید گذاشت (Kraus, H-C. 1994: 94). اقدامات اجتماعی بیسمارک سبب شد تا او امروز شهرت «بنیان‌گذار دولت اجتماعی مدرن» را پیدا کند (Nipperdey, Th, 1998: 338). البته آن‌ها در مواردی هم اختلاف نظر داشتند. تصور محافظه‌کاران از انسان عموماً تصویری بدبینانه است، این در

حالی است که تفکر سوسیالیستی تحت تأثیر تفکر ترقی اعتقاد به امکان تربیت انسان به موجودی «بهتر» را پذیرفته است (Mohler A., 1994:148). تفکر «انقلاب محافظه‌کاری» به‌علاوه به اصل برابری نیز مخالف است. اختلاف دیگری که میان تفکر مارکسیستی و سوسیالیستی و تفکر محافظه‌کاری وجود دارد، مخالفت با بین‌الملل‌گرایی و دشمنی با «بیگانگان» است. تفکر محافظه‌کاری به نظرات اقتصادی بی‌توجه به اقتصاد به‌طور کلی کم‌توجه است (Sontheimer K., 1994: 275).

۱۵. انسان: از دیدگاه محافظه‌کاری: سرانجام به فهم محافظه‌کاری جدید از انسان می‌رسیم. اساس بحث محافظه‌کاری درباره انسان را می‌توان حول چهار محور خلاصه کرد. اول این‌که بسیار از متفکران محافظه‌کار معتقدند که تصور آن‌ها از انسان تفاوت چشمگیری با تصور مسیحیت از انسان ندارد (Müller, J. B., 2007:64). محور اصلی تصور مسیحیت از انسان، شرافت انسانی همراه با حق صیانت نفس است که هیچ‌کس حق تجاوز به آن را ندارد. اساس این تصور این اعتقاد مسیحی است که هر انسانی موجودی یگانه است. زندگی انسان موهبت الهی است و هیچ انسانی حق تجاوز به آن را ندارد (Rauscher, A. 2008:19). عمل سیاسی محافظه‌کاری با این محک سنجیده می‌شود. دوم این‌که تصور مسیحیت از انسان بر اساس مسئولیت فردی انسان منفرد بنا شده است. البته انسان باید با انسان‌های دیگر همبستگی داشته باشد، ولی این همبستگی باید متقابل باشد. این حکم نه‌فقط برای انسان منفرد صدق می‌کند، بلکه برای خانواده، اتحادیه‌ها و جامعه. امروزه از «اصل تعویض مسئولیت» (principles of subsidiarity) که منظور از آن مسئولیت متقابل است سخن گفته می‌شود. سومین نکته که درباره تصویر مسیحیت از انسان باید گفته شود، اصل همبستگی است که اساس مذهبی آن «عشق به هم‌نوع» است (Huber, W. 2008:253). چهارمین عنصر تصور مسیحی از انسان اصل کامل نبودن انسان است. این تصور انسان را از تلاش برای ساختن «بهشت زمینی» بر حذر می‌دارد که به قول کارل پوپر به جهنم منجر شده است. سیاست عمل‌گرای محافظه‌کاری باید با این چهار محک «در عصر مابعد سکولاریسم» ساخته شود (Rödter, A. 2008:17;101; Brose, Th. 2009:189-204; Fleischhauer, J. 2009: 58f).

۱۶. نژادپرستی: روابط جریان‌های مختلف «انقلاب محافظه‌کاری» با نژادپرستی و سامی‌ستیزی متفاوت است. افراد بسیاری مانند ارنست یونگر، ادگار یونگ، یورگ لانس فون لیبفلز (Jörg Lanz von Liebenfels)، تئودور فریچ (Theodor Fritsch)، آگوست

وینگ، ویلیباد هنجل (Willibald Hentschel) و کارل اشمیت در دورانی از فعالیت فکری خود به‌وضوح از تفکر نژادپرستانه و سامی‌ستیزی حمایت کردند. البته افراد دیگری از این گروه مانند اُتمار اشپان، اسوالد اشپنگلر و به‌خصوص توماس مان از افکار ضد سامی و نژادپرستانه فاصله گرفتند.

۱۷. مسیحیت: اگرچه بین مسیحیت و تفکر محافظه‌کاری، به‌خصوص شکل قدیمی محافظه‌کاری، رابطه تنگی وجود دارد، لیکن تفکر انقلاب محافظه‌کاری عمدتاً عرفی و غیرمذهبی بود و از کلیسا فاصله می‌گرفت و اختلاف با کلیسا خیلی گسترده‌تر از نقاط مشترک بود. اختلاف نظر محافظه‌کاران با مسیحیت فقط محدود به ارزیابی آن‌ها از فرد نمی‌شود. اختلاف نظر اصلی آن درباره «معنا و هدف تاریخ» بود. درحالی‌که انقلاب محافظه‌کاری تاریخ را «در حال شدن» تصور می‌کرد، تصور مسیحیت از تاریخ حرکتی خطی به سمت جلو، از پیش تعیین شده بود که با صلیب کشیدن مسیح شروع می‌شد و به‌روز قیامت ختم. مسیحیت «ارزش و شرافت انسانی فرد» را مسلم و انکارناپذیر می‌داند و فرد را مافوق جمع، جامعه و انجمن قرار می‌دهد، این در حالی است که متفکران انقلاب محافظه‌کاری جمع را بر فرد ترجیح می‌دهند (Mohler A., 1994:83, 151-152). به‌طور خلاصه می‌توان نتیجه گرفت که هدف متفکران «انقلاب محافظه‌کار» غلبه بر مقوله‌های به‌ظاهر متضاد «محافظه‌کار-انقلابی»، «ملی‌گرا-سوسیالیسم»، «فردگرا-جمع‌گرا» و غیره بود و قصد داشتند به‌اصطلاح خودشان به «راه سوم» یا همان «رایش سوم» برسند (Herzinger, 1994:74, 75).

جدول (۱): شاخص‌های تعیین شیوه تفکر محافظه‌کاری

ویژگی‌ها و شاخص‌های شیوه تفکر محافظه‌کاری							
۱	مخالفت با لیبرالیسم	۵	مخالفت با فردگرایی	۹	خلق‌گرایی	۱۳	بدبینی به انسان
۲	مخالفت با برابر خواهی	۶	مخالفت با کثرت‌گرایی	۱۰	تمرکزگرایی	۱۴	نژادپرستی
۳	مخالفت با نظام دموکراتیک	۷	مخالفت با پارلمانتاریسم	۱۱	اقتصاد تعاونی	۱۵	گرایش به دین
۴	مخالفت با آزادی فردی	۸	مخالفت با سرمایه‌داری	۱۲	اقتدارگرایی	۱۶	نخبه‌گرایی

۶. نتیجه‌گیری

همان‌طور که مشاهده می‌شود از شانزده شاخص سنجش تفکر محافظه‌کاری، هشت شاخص اول آشکارا سلبی هستند، درحالی‌که پنج مورد تمرکزگرایی، اقتدارگرایی، بدبینی به انسان، نژادپرستی و نخبه‌گرایی از ویژگی افتراقی برخوردارند و در مقابل حاکمیت دموکراتیک غیرمتمرکز، انسان‌گرایی، برابری‌خواهی و حق مشارکت عمومی مردم در سرنوشت خود قرار دارند که از ویژگی‌های اصلی تفکر لیبرالی هستند؛ بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که تفکر محافظه‌کاری، تفکری بازتابی و سلبی است و از درجه اعتبار ایجابی ساقط است و واکنشی به تفکر لیبرالی حاکم بر تحولات انجام‌گرفته در چند قرن اخیر است. این‌ها شاخص‌های مفیدی برای سنجش میزان اشاعه افکار محافظه‌کاری در جامعه ایران و به تبع آن جوامع مشابه به‌خصوص جوامع اسلامی هستند. هدف از این واکاوی‌ها فراهم کردن زمینه برای ارائه طرح نظری برای بررسی پیدایش و تحکیم تفکر محافظه‌کاری در ایران و دیگر کشورهای اسلامی است. پژوهش بنیادی در جوامع اسلامی و خاورمیانه درباره شکل تفکر محافظه‌کاری انجام‌نگرفته است. پرسش‌های بی‌پاسخ در این زمینه فراوان هستند: آیا ریشه مخالفت با غرب در جوامع مسلمان خاورمیانه را می‌توان با پژوهش درباره عناصر تفکر محافظه‌کاری در این منطقه شناخت؟ این پژوهش قدمی کوچک در این مسیر است.

پی‌نوشت

۱. این مقاله در چهارچوب طرح پژوهشی با عنوان «هویت جمعی ایرانیان» تهیه شد که با حمایت دانشگاه آزاد اسلامی واحد جهرم انجام گرفت.

منابع

راسخ، کرامت‌اله (۱۳۹۱)، فرهنگ جامع جامعه‌شناسی و علوم انسانی، شامل ۵۰۰۰ مدخل با معادل‌های انگلیسی و آلمانی، دو جلد. جهرم: دانشگاه آزاد اسلامی و نشر نوید شیراز.
راسخ، کرامت‌اله (۱۳۹۳)، مقدمات جامعه‌شناسی، تهران: نشر جامعه‌شناسان

Bösch, F. (2002a). Macht und Machtverlust. Die Geschichte der CDU. München: Deutsche Verlags-Anstalt.

- Bösch, F. (2002b). Das konservative Milieu, Vereinskultur und lokale Sammlungspolitik (1900-1960) (= Veröffentlichungen des Zeitgeschichtlichen Arbeitskreises Niedersachsen 19). Göttingen: Wallstein Verlag.
- Breuer, S. (1990), „Die Konservative Revolution, Kritik eines Mythos“. Politische Vierteljahresschrift, 31(4):585-607.
- Breuer, S. (1993). Anatomie der Konservativen Revolution. Darmstadt: Wissenschaftliche Buchgesellschaft.
- Brose, T. (2009). „Abschied vom irdischen Paradies. Zur Diskussion um politische Heilslehre und bedrohtes Menschenrecht“, in: Zehetmair, H. (Hrsg). Glaube, Vernunft, Politik. Eine Verhältnisbestimmung. Freiburg. S. 189-204.
- Burke, E. (1997)(EA 1793), Betrachtungen über die französische Revolution, in der deutschen Übertragung von F. Gentz. Bearbeitet und mit einem Nachwort versehen von L. Iser. Frankfurt/M: Suhrkamp.
- Dipper, C. (1979). „Der Freiheitsbegriff im 19. Jahrhundert“, in: Brunner O. u.a. (Hrsg). Geschichtliche Grundbegriffe. Historisches Lexikon zur politisch-sozialen Sprache in Deutschland. Band 2. Stuttgart. S. 488-538.
- Fleischhauer, J. (2009), Unter Linken. Von einem, der aus Versehen konservativ wurde. Hamburg:Reinbek.
- Geppert, D. (2002). Thatchers konservative Revolution. Der Richtungswandel der britischen Tories 1975-1979 (= Veröffentlichungen des Deutschen Historischen Instituts London 53). München: Oldenbourg Wissenschaftsverlag.
- Gerstenberger, H., (1969), Der revolutionäre Konservatismus, Berlin.
- Glück, A. (1996). Abstieg oder Aufbruch. Plädoyer für eine liberal-konservative Erneuerung. München.
- Green, E. H. H. (2002). Ideologies of Conservatism. Conservative political Ideas in the Twentieth Century. Oxford: Oxford University Press.
- Habermas, J. (1985), „Die Kulturkritik der Neokonservativen in den USA und in der Bundesrepublik“ In: Ders: Die Neue Unübersichtlichkeit. Frankfurt a. M. 59-80.
- Hacke, J. (2008), Begründung der Bundesrepublik, Die liberalkonservative Begründung der Bundesrepublik. Göttingen: Vandenhoeck & Ruprecht.

- Hacke, J. (24. April 2004), Sammelrezension: Konservatismus: Idee, Parteien und Milieus, In: H-Soz-u-Kult, (2004-2-056).
- Hahne, P. (2004), Schluss mit lustig, Das Ende der Spaßgesellschaft, 2. Aufl. Lahr (Schwarzwald): Johannis Verlag.
- Hebeker, E./Hildmann, P-W. (Hrsg.) (2007). Fröhlicher Patriotismus? Eine WM-Nachlese. München: Hanns Seidel Stiftung.
- Herzinger, R. (1994), „Feldzeichen des Nichts, Die Gewaltphilosophie der Konservativen Revolution und der Chiasmus der deutschen Übermoderne“, In: Meyer-Gosau, F./Emmerich, W. (1994), Gewalt, Faszination und Furcht, Jahrbuch für Literatur und Politik in Deutschland. Leipzig: Reclam.
- Hildmann, P-W. (2009), „Von der Freiheit des konservativen Denkens, Grundlagen eines modernen Konservatismus“, In: Aktuelle Analysen No. 52. München: Akademie für Politik und Zeitgeschehen.
- Hohendahl P-U./Schütz, E. (Hg.) (2012), Perspektiven konservativen Denkens Deutschland und die Vereinigten Staaten nach 1945. Bern: Lang.
- Huber, W. (2008). Der christliche Glaube. Eine evangelische Orientierung. Gütersloh: Gütersloher Verlagshaus.
- Kaltenbrunner, G-K. (1975), Der schwierige Konservatismus. Herford, Berlin: Nicolaische Verlagsbuchhandlung.
- Kondylis, P. (1986). Konservatismus, Geschichtlicher Gehalt und Untergang. Stuttgart: Klett-Cotta
- Kraus, H-C. (1994). „Ein altkonservativer Frondeur als Parlamentarier und Publizist: Ernst Ludwig von Gerlach (1795-1877)“ In: Ders. (Hrsg.), Konservative Politiker in Deutschland. Göttingen Vandenhoeck & Ruprecht. S. 13-35.
- Kraus, H-C. (2000). „Stand und Probleme der Erforschung des deutschen Konservatismus bis 1890“, In: C. v. Schrenck (Hrsg). Stand und Probleme der Erforschung des Konservatismus, Studien und Texte zur Erforschung des Konservatismus. Band I. Berlin. S. 9-26.
- Lammert, N. (10,17/6/2006). „Fröhlicher Patriotismus. Ein Rückblick auf die WM“, In: Das Parlament, Nr. 28-29.

- Lerner, M. (1960). Amerika. Wesen und Werden einer Kultur. Geist und Leben der Vereinigten Staaten heute [America as a Civilization 1957]. Frankfurt a. M.
- Mannheim, K. (1984), Konservatismus. Ein Beitrag zur Soziologie des Wissens, Stehr, N./Kettler, D./Meja V.)Hrsg.), Frankfurt am Main: Suhrkamp Taschenbuch Verlag.
- May, G. (1982). „Christliche Freiheit“, In: Brunner, O. u.a. (Hrsg.). Geschichtliche Grundbegriffe. Stuttgart:Klett-Cotta. S. 436-446.
- Mayer, T. (2007). „Freiheit, Gleichheit, Solidarität, Zur aktuellen Gewichtung historischem Leitbegriffe“ In: Politische Studien 412, S. 35-43.
- Mohler, A. (1994), Konservative Revolution in Deutschland 1918–1932, Grundriß ihrer Weltanschauung. Stuttgart: Vorwerk.
- Mücke, U. (2007), Gegen Aufklärung und Revolution. Die Entstehung konservativen Denkens in der iberischen Welt (1770–1840). Köln: Böhlau.
- Müller, J-B. (2007). Konservatismus – Konturen einer Ordnungsvorstellung, Beiträge zur Politischen Wissenschaft Band 146.Berlin: Duncker & Humblot.
- Nipperdey, T. (1998), „Deutsche Geschichte“. 1866-1918. Band II: Machtstaat vor der Demokratie. München: C.H. Beck.
- Rasekh, K. (2000), Das politische Denken der Reformisten im Iran 1811-1906, Eine Untersuchung über das politische Denken der iranischen Intellektuellen, SPEKTRUM 71. Münster; Hamburg; London: Lit-Verlag.
- Rauscher, A. (2008)(Hrsg). Handbuch der Katholischen Soziallehre. Berlin
- Rödter, A. (2008). „Was heißt heute konservativ? Das Maß der Mitte im politischen Denken, Entscheiden und Handeln“ In: Die Politische Meinung 465,S. 29-33.
- Romig, F. (1996), Freiheit, In: C.v. Schrenck-Notzing (Hrsg.), Lexikon des Konservatismus. Graz: Leopold Stocker Verlag. S. 186-187.
- Schildt, A. (2006). „Konservatismus“, in: W. Heun u.a. (Hrsg.). Evangelisches Staatslexikon. Neuausgabe. Stuttgart: Kohlhammer. S. 1306-1310.
- Schmitt, C. (1936), Das Judentum in der deutschen Rechtswissenschaft. Ansprachen, Vorträge und Ergebnisse der Tagung der Reichsgruppe Hochschullehrer im NRSB, am 3. und 4. Oktober 1936, Heft 1, Berlin.

- Schmitt, C. (1969)(1931), *Der Hüter der Verfassung*. Berlin.
- Schmitt, C. (1970) *Verfassungslehre*, Berlin (zuerst 1928).
- Schumann, H.G. (1984), „Konservativismus als analytischer Strukturbegriff“ In: Ders. (Hrsg.), *Konservativismus*, 2. erweiterte Aufl. Königstein im Taunus: Athenäum Verlag. S. 370-382.
- Schwarz, H.P. (1962), *Der konservative Anarchist. Politik und Zeitkritik Ernst Jüngers*. Freiburg: Rombach.
- Siepe, H-T. (1999). „François René de Chateaubriand“ In: H. D. Betz u.a. (Hrsg). *Religion in Geschichte und Gegenwart. Handwörterbuch für Theologie und Religionswissenschaft*, 4. völlig neu bearbeitete Aufl. Band 2, Tübingen.
- Sontheimer, K. (1994). *Antidemokratisches Denken in der Weimarer Republik: Die politischen Ideen des deutschen Nationalismus zwischen 1918 und 1933*, 4. Aufl. München: dtv.
- Spengler, Oswald, (1973)[1918], *Der Untergang des Abendlandes*, München: C.H. Beck.
- Steinfels, P. (1979). *The Neoconservatives. Neoconservatives, The Men Who are Changing America's Politics*. New York: Simon and Schuster.
- v. d. Bussche, R. (1998). *Konservatismus in der Weimarer Republik: Die Politisierung des Unpolitischen*. Heidelberg: Universitätsverlag.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی